خبر

واکنش دیپلماتیک و حقوقی تهران به حملات آمریکا

با ادامه حملات آمریکا و تشدید تنش‌ها در منطقه، مقامات کشور مواضع تازه‌ای در واکنش به حملات اخیر اتخاذ کردند. تهران علاوه بر مواضع رسمی دیپلماتیک همزمان پیگیری حقوقی این رویداد را در مجامع بین‌المللی برای محکومیت این حملات و پاسخگو کردن واشنگتن افزایش داده و از سازمان ملل متحد خواسته است به نقض آشکار منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل اقدام کند. در همین حال، برخی کشورهای منطقه نیز نسبت به تحولات اخیر واکنش نشان داده‌اند و بر نگرانی‌ها درباره گسترش دامنه تنش‌ها افزوده شده است.

اسماعیل بقایی، سخنگوی وزارت امور خارجه با اشاره به حملات ۲۶ تیرماه آمریکا به استان هرمزگان در پیامی تازه با انتشار تصاویر هشت تن از جانباختگان این حملات، گفت: «ملت ایران امروز بیش از هر زمان دیگری متحد و مصمم است که قاطعانه دشمنان وحشی را از تجاوز نظامی جنایتکارانه علیه میهن عزیزمان پشیمان کند.»

بقایی همچنین افزود: «آمریکا می‌خواهد با حمله به زیرساخت‌های غیرنظامی و کشتار بی‌گناهان، به اصطلاح «قدرت» خود را به رخ بکشد.» به گفته وی، در حملات شنبه شب ارتش آمریکا به چند پل و محله مسکونی در استان هرمزگان، هشت شهروند ایرانی شامل چهار زن و چهار مرد از جمله دو برادر دارای معلولیت جان خود را از دست داده‌اند.

همزمان، امیرسعید ایروانی، سفیر و نماینده دائم ایران در سازمان ملل متحد نیز در نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل و رئیس شورای امنیت، آمریکا را مسئول کامل تلفات جانی، مجروحان و خسارات ناشی از حملات علیه ایران دانست. او در این نامه تأکید کرد که حملات آمریکا نقض صریح منشور سازمان ملل متحد و حقوق بین‌الملل بوده و از دبیرکل و شورای امنیت خواست این موضوع را به‌طور جدی بررسی کرده و نسبت به مسئولیت آمریکا در این زمینه اقدام کنند.

این در حالی است که وزارت امور خارجه کویت نیز در حالی که پایگاه‌های نظامی آمریکا را میزبانی می‌کند و به همین دلیل هدف حملات دفاعی ایران قرار دارد، با انتشار بیانیه‌ای مدعی جویانه حمله به یکی از نیروگاه‌های برق خود را محکوم و با تکرار ادعاهای خود علیه نیروهای مسلح ایران بر ضرورت حفظ امنیت زیرساخت‌های حیاتی و ثبات منطقه تأکید کرد.

گفت‌وگوی «ایران» با محمدعلی حسینی، سفیر اسبق ایران در اسلام‌آباد درباره تأثیر روابط راهبردی پاکستان و عربستان بر تحولات منطقه

سیاست اسلام‌آباد کاهش تنش است نه ورود به میدان

گفت و گو

فاطمه غریبی/گروه دیپلماسی- تقاطع همزمان تنش‌های نظامی میان ایران و ایالات متحده با تشدید رویارویی عربستان سعودی و انصارالله یمن، معادلات امنیتی منطقه را وارد مرحله‌ای تازه کرده و در این میان، نقش میانجیگرانی چون پاکستان را با آزمونی دشوار روبه‌رو ساخته است. اسلام‌آباد که طی ماه‌های اخیر یکی از کانال‌های اصلی انتقال پیام و کاهش تنش میان تهران و واشنگتن بوده، حالا ناگزیر است میان مسئولیت‌های دیپلماتیک خود و الزامات همکاری راهبردی با ریاض توازن برقرار کند. این در حالی است که تبادل آتش اخیر میان انصارالله و عربستان گمانه‌زنی‌ها درباره تأثیر این تحولات بر ظرفیت میانجیگری پاکستان را افزایش داده است، زیرا گسترش بحران می‌تواند دامنه نقش‌آفرینی بازیگران همسو با ایران را نیز گسترش دهد و مأموریت اسلام‌آباد را پیچیده‌تر سازد. در چنین شرایطی، این پرسش مطرح است که آیا پاکستان همچنان قادر خواهد بود نقش متوازن خود را در مدیریت تنش‌های منطقه‌ای حفظ کند؟ «ایران» برای بررسی این موضوع با سیدمحمدعلی حسینی، سفیر اسبق ایران در پاکستان گفت‌وگو کرده است. او معتقد است هرچند روابط اسلام‌آباد و ریاض بر پایه همکاری‌های راهبردی استوار است اما سیاست ثابت پاکستان همچنان بر کاهش تنش، پرهیز از مداخله مستقیم نظامی و حفظ نقش میانجی در بحران‌های منطقه‌ای استوار مانده است.

پاکستان درحالی در هفته‌های اخیر در روند مناسبات ایران و آمریکا نقش میانجیگرانه فعالی داشته است که با عربستان یک پیمان امنیتی دفاعی قوی دارد. با توجه به بروز تنش‌های جاری میان ایران و آمریکا و درگیری‌های منطقه‌ای، آیا نقش میانجیگرانه پاکستان در قبال ایران می‌تواند به سیاق گذشته ادامه پیدا کند؟

پاکستان با آگاهی کامل از شرایطی که به آن اشاره کردید و با در نظر گرفتن مجموعه تحولات منطقه‌ای، نقش میانجیگری را پذیرفته و برای موفقیت این روند تلاش قابل توجهی انجام داده است.

با این حال، این مأموریت از پیچیده‌ترین و دشوارترین مأموریت‌های دیپلماتیک به شمار می‌رود و موفقیت آن مستلزم نهایت دقت، ظرافت و حسن نیت از سوی پاکستان یا هر کشور دیگری است که قصد ایفای چنین نقشی را دارد. پیچیدگی این میانجیگری از آنجا ناشی می‌شود که پاکستان از یک طرف با کشوری مانند ایران مواجه است که هدف تجاوزی ناعادلانه و غیرقانونی قرار گرفته و در نتیجه آن رهبری معظم و تعداد زیادی از فرماندهان و دانشمندان و همچنین شهروندان عادی خود را در جریان اقدامات تروریستی و جنایات آمریکا و رژیم صهیونیستی از دست داده است. از سوی دیگر، طرف مقابل رژیم قلدری قرار دارد که بارها نشان داده هیچ پایبندی به قواعد حقوق بین‌الملل، اصول انسانی، موازین اخلاقی یا تعهدات سیاسی ندارد و حتی از ارتکاب قتل، تجاوز و دیگر جنایت‌ها با صراحت و افتخار سخن می‌گوید. در چنین شرایطی طبیعی است که نمی‌توان انتظار داشت این کشور به تعهداتی که در چارچوب روند میانجیگری می‌پذیرد نیز پایبند بماند. همین بی‌اعتنایی به تعهدات، مهم‌ترین مانع پیش روی هر تلاش میانجیگرانه است و مسئولیت پاکستان یا هر میانجی دیگری را به مراتب دشوارتر می‌کند، زیرا باید روندی را مدیریت کند که یکی از طرف‌های آن اساساً سابقه‌ای در احترام به تعهدات و قواعد پذیرفته‌شده بین‌المللی ندارد.

مخالفت پاکستان با هرگونه حمله نیروهای یمنی به عربستان را چطور ارزیابی می‌کنید؟ نسبت این موضع با جنگ جاری در منطقه چیست؟

به نظر من، مخالفت پاکستان با اقدام نیروهای یمنی علیه محاصره عربستان، ارتباط چندانی با جنگ تحمیلی جاری ندارد، بلکه ریشه آن را باید در سابقه روابط و ملاحظات راهبردی اسلام‌آباد با عربستان جست‌وجو کرد. موضع پاکستان در این زمینه بیش از آنکه تحت تأثیر تحولات اخیر باشد، از مناسبات دیرینه این کشور با ریاض ناشی می‌شود.

با این حال، همین ملاحظات سیاسی نیز مانع از آن نشد که پاکستان از ورود مستقیم به درگیری نظامی یمن حمایت کند. در واقع، اسلام‌آباد با وجود مخالفت سیاسی با اقدامات نیروهای یمنی از اعزام نیروی نظامی به ائتلاف ضد یمنی کشورهای عربی به رهبری عربستان خودداری کرد؛ تصمیمی که در آن مقطع نارضایتی گسترده ریاض را به دنبال داشت و نشان داد پاکستان تمایلی به ایفای نقش نظامی در این بحران ندارد. این رویکرد نشان می‌دهد که پاکستان در این زمینه همواره بر کاهش تنش‌ها متمرکز بوده است و سیاست خارجی این کشور همواره تلاش کرده میان روابط خود با بازیگران مختلف منطقه تعادل برقرار کند و از ورود به منازعاتی که می‌تواند هزینه‌های امنیتی و سیاسی برای این کشور ایجاد کند، پرهیز داشته باشد.

اگر جنگ ادامه پیدا کند و عربستان با تهدیدات امنیتی بیشتری مواجه شود، آیا پاکستان همچنان قادر خواهد بود نقش یک میانجی بی‌طرف را حفظ کند یا ناگزیر به ترجیح تعهدات امنیتی خود نسبت به ریاض خواهد شد؟

شخصاً معتقدم بر پایه عقلانیت سیاسی نه پاکستان و نه عربستان خواستار گسترش و ادامه جنگ نیستند. هیچ منفعتی برای این دو کشور و سایر کشورهای منطقه در گسترش جنگی که دو رژیم تروریستی آمریکا و صهیونیستی آغازگر آن بودند، متصور نیست. دولت آمریکا در عربستان پایگاه‌هایی دارد که هرازگاهی از آنها علیه منافع ملت ایران، زدن زیرساخت‌ها و ناامن‌سازی کشور استفاده می‌کند. طبعاً مسئولیت عربستان جلوگیری از این اقدام تجاوزکارانه طرف آمریکایی است. به نظرم طرف عربستانی ظرفیت آن را دارد که بتواند با اتخاذ سیاست‌های هوشمندانه، خود را از تبعات آتش‌افروزی طرف آمریکایی در امان نگه دارد و طرف پاکستانی هم آنقدر هوشیار هست که منافع و مصالح خود را به تحولات ناپایدار منطقه و سیاست‌های بی‌ثبات‌ساز رژیم یاغی آمریکایی گره نزند.

آیا جنگ جاری می‌تواند روند تنش‌زدایی و توافق تهران-ریاض را متوقف کند یا دو کشور همچنان حفظ کانال‌های دیپلماتیک را به نفع امنیت منطقه می‌دانند؟

جمهوری اسلامی ایران در عمل نشان داده که نسبت به دیپلماسی و ارتقای مناسبات خود در ابعاد مختلف با کشورهای همسایه از جمله عربستان و سایر کشورهای حوزه خلیج فارس اهتمام جدی داشته است. در جریان تحولات اخیر نیز تأکید بر حفظ کانال‌های دیپلماتیک و اجتناب از هرگونه سوءتفاهم با عربستان بوده است.

با وجود این، برخی از کشورهای حوزه خلیج‌فارس بر ملت ایران جفای نابخشودنی کرده و خود را در جرایم و جنایات آمریکایی-صهیونی علیه دولت و ملت ایران شریک ساختند و همچنان بر ادامه این سیاست خباثت‌آمیز پافشاری می‌کنند و البته تاوان آن را هم پرداخت خواهند کرد.

آیا مثلث ایران، عربستان و پاکستان می‌تواند به یکی از کانون‌های مدیریت بحران در منطقه تبدیل شود یا اختلاف منافع مانع شکل‌گیری چنین نقشی خواهد شد؟

طبعاً هیچ یک از کشورهای منطقه از بحران و بی‌ثباتی در منطقه نفعی نمی‌برند. به عبارت دیگر ناامنی و بی‌ثباتی، منافع ملی و امنیت و مصالح کشورهای منطقه را با تهدید جدی مواجه کرده و می‌کند. همین نگاه است که موجب شده تا جمهوری اسلامی بارها و بارها بر همکاری‌های دسته‌جمعی کشورهای منطقه بدون دخالت بیگانگان تأکید کرده است.

در پاسخ به سؤال شما معتقدم سه کشور ایران، پاکستان و عربستان از ظرفیت‌های متنوعی برای مشارکت در برنامه‌هایی که منافع جمعی کشورهای منطقه را تأمین می‌کند، برخوردارند. اختلاف نظرها می‌تواند برطرف شده یا کاهش یابد و منافع مشترک می‌تواند محور همکاری‌ها قرار گیرد.

> سه کشور ایران، پاکستان و عربستان از ظرفیت‌های متنوعی برای مشارکت در برنامه‌هایی که منافع جمعی کشورهای منطقه را تأمین می‌کند، برخوردارند. اختلاف نظرها می‌تواند برطرف شده یا کاهش یابد و منافع مشترک می‌تواند محور همکاری‌ها قرار گیرد

جنگ تمام عیار فاجعه‌ای برای کل منطقه و جهان خواهد بود

رویارویی در منطقه خاکستری و خطر گسترش تنش

یادداشت

حسین آجورلو
عضو هیأت علمی دانشگاه بین‌المللی علامه عسکری و تحلیلگر امنیت بین‌الملل

حملات اخیر آمریکا به اهدافی در ایران و پاسخ متقابل کشورمان، منطقه را در وضعیتی قرار داده که عدم قطعیت‌های سیاسی، نظامی و امنیتی را افزایش داده است. این تبادل آتش ممکن است جنگ میان جنگ‌ها و تدارک لجستیکی برای یک درگیری تمام عیار باشد یا ابزاری پرریسک برای چانه‌زنی و رسیدن به توافق. هرچه هست این درگیری همچنان در منطقه خاکستری است. در این وضعیت، بازیگران از ابزارهای ترکیبی نظامی، اطلاعاتی، دیپلماتیک و اقتصادی برای پیشبرد اهداف خود با رعایت فاصله از آستانه جنگ تمام عیار استفاده می‌کنند. ویژگی‌های کلیدی این درگیری‌ها، نخست؛ ابهام راهبردی است که در آن هیچ یک از طرفین به وضوح وضعیت جنگی یا آتش‌بس را نمی‌پذیرند. دوم؛ تشدید پلکانی است به طوری که درگیری‌ها را به صورت گام به گام و با هدف آزمایش خطوط قرمز طرف مقابل پیش می‌برند و هر گام، کوچک‌تر از آن است که جنگ تمام عیار را کلید بزند اما بزرگ‌تر از آن است که بی پاسخ بماند. سوم؛ چانه‌زنی همراه با درگیری نظامی است که در آن حملات نظامی به عنوان ابزاری برای مذاکرات استفاده می‌شوند و هر طرف سعی می‌کند با نشان دادن اراده برای آستانه تحمل بیشتر، طرف مقابل را به امتیازدهی مجبور کند. مهم‌ترین چالش درگیری در منطقه خاکستری ریسک خطای محاسباتی است که در این وضعیت، خطر تفسیر یک اقدام به عنوان نقض خط قرمز و زمینه‌ساز جنگ شود. در درگیری‌های اخیر میان آمریکا و ایران ریسک‌هایی وجود دارد که می‌تواند جنگ را گسترش دهد.

اول؛ گسترش میدان نبرد به کل منطقه غرب آسیاست. آمریکا با حضور عملیاتی در پایگاه‌های متعدد خود در کشورهای منطقه به بیشینه‌سازی چابکی عملیاتی خود می‌پردازد و ایران نیز با توانمندی موشکی و پهپادی و فراتر از آن همان‌طور که سوزان ملونی از مؤسسه بروکینگز از آن به عنوان فعال‌سازی شبکه متحدان خود در عراق، سوریه و یمن بیان می‌کند، دست عملیاتی خود را در کل منطقه باز گذاشته است. این گسترش میدان نبرد که دقیقاً همان چیزی است که رابرت پیپ استاد علوم سیاسی دانشگاه شیکاگو آن را تله تشدید تنش در این رویارویی نامیده است، به این معناست که هر اقدامی برای تشدید، به جای محدود کردن دامنه جنگ، آن را گسترده‌تر و پیچیده‌تر می‌کند و در این تله هر حرکت جدید موقعیت را برای هر دو طرف دشوارتر می‌سازد و خروج از آن را به یک معضل لاینحل تبدیل می‌کند.

دوم؛ خطاهای شناختی است. باور مقامات آمریکا به ضعف ایران و فروپاشی قریب‌الوقوع آن به عنوان یک پیشفرض غلط، تمام محاسبات راهبردی را تحت تأثیر قرار داده است. این امر از یک طرف سوگیری ذهنی ترامپ و حلقه نزدیکانش است که از میان انبوه داده‌های موجود، تنها آن دسته از گزارش‌ها را می‌بینند که نارضایتی عمومی و ضعف اقتصادی ایران را تأیید می‌کند و گزارش‌هایی که بر تاب‌آوری و مقاومت ایران تأکید دارند، به عنوان داده‌های ساختگی در دستگاه اطلاعاتی کنار گذاشته می‌شوند. نمونه بارز این خطا، ادعای اخیر ترامپ برای فروپاشی اقتصادی ایران بر مبنای تورم ۳۵۰ درصدی ایران بود، در حالی که تورم نقطه به نقطه در خرداد ۱۴۰۵ حدود ۸۳ درصد بوده و آخرین تورم تک رقمی ایران در سال ۱۳۹۶ حدود ۸ درصد بوده است. از سوی دیگر، تفکر بدترین حالت نیز باعث شد ترامپ، ایران در آستانه دستیابی به بمب اتم را به عنوان یک واقعیت قطعی بپذیرد، در حالی که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و گزارش‌های اطلاعاتی بارها این گزاره را رد کرده بود. مورد دیگر نیز تداوم توهم پروژه ونزوئلا برای ایران است. در حالی که ایران با برخورداری از فرهنگ راهبردی مقاومت، جغرافیای خاص و شبکه متحدان گسترده، تجربه زیسته در فشار حداکثری، پرونده خاص خود را دارد. ژنرال دیوید پترائوس فرمانده سابق سنتکام در گفت‌وگو با وال استریت ژورنال، این خطا را با یک تشبیه تاریخی نادرست توصیف و بیان می‌کند که آمریکا در حال تکرار ویتنام است. از نظر روی، پیروزی‌های تاکتیکی در آسمان اما شکست استراتژیک در زمین منجر به کشیده شدن جنگ به کل منطقه و اقتصاد جهانی شده است. مالکوم نانس، کارشناس سابق اطلاعاتی نیروی دریایی آمریکا، این وضعیت را چرخه حماقت می‌نامد. چرخه‌ای که در آن آمریکا کاری را انجام داده که جواب نمی‌دهد، اما چون انجامش داده، مجبور به انجام دوباره است تا ثابت کند اشتباه نکرده است. در این چرخه، هر تشدید جدید، هزینه‌ها را افزایش داده و خروج را دشوارتر می‌کند و در نتیجه، منطقه خاکستری به جای آنکه فضایی برای چانه‌زنی هوشمندانه باشد، به میدانی برای تداوم اشتباهات راهبردی تبدیل می‌شود که امکان خارج شدن از کنترل و تبدیل به جنگ ویرانگر زیاد است.

سوم؛ چالش بعد زمان است. رویارویی در منطقه خاکستری نیاز به یک وضعیت موقت دارد و اگر تبدیل به یک چرخه بلندمدت شود، امکان درگیری گسترده و فرسایشی را فراهم می‌کند. ولی نصر در این زمینه بیان می‌دارد که ایران روی ساعت سیاسی منطقه شرط بندی کرده و می‌داند آمریکا هرچند از نظر نظامی برتر است، اما از نظر تحمل هزینه و افکار عمومی آسیب‌پذیر است. در مقابل، ایران با صبر راهبردی خود، به دنبال فرسایش اراده آمریکا و تغییر معادلات منطقه‌ای به نفع خود است. اما این امر خطرات خاص خود را دارد که به سرعت از کنترل خارج شود، زیرا هرچه منطقه خاکستری طولانی‌تر شود، فشار بر تصمیم گیرندگان برای اقدام قاطع بیشتر می‌شود و احتمال محاسبه اشتباه به طور تصاعدی افزایش می‌یابد.

چهارم؛ نبود اجماع جهانی نیز یکی از پیچیدگی‌های اساسی منطقه خاکستری کنونی است که هرگونه امید به راه حل جامع را تضعیف کرده است. جامعه بین‌المللی که در گذشته توانسته بود در بحران‌های مشابه نقش میانجی یا ضمانت اجرایی ایفا کند، این بار به دلیل اختلافات عمیق میان قدرت‌های بزرگ، از ارائه یک راه حل جامع ناتوان مانده است. از یک سو، روسیه و چین که روابط خوبی با ایران دارند، هرگونه اقدام نظامی علیه تهران را محکوم کرده و بر راه حل دیپلماتیک تأکید می‌ورزند و از سوی دیگر، کشورهای اروپایی که در ابتدا تلاش کردند میانجیگری کنند، به دلیل فشار آمریکا و نگرانی از گسترش جنگ، موضعی دوگانه و سردرگم اتخاذ کردند. این نبود اجماع که ریشه در منافع متضاد قدرت‌های جهانی دارد، هرگونه امید به یک راه حل جامع و مورد توافق همه بازیگران را تضعیف کرده است. در چنین شرایطی، قدرت‌های بزرگ و شورای امنیت، توانایی صدور و تضمین قطعنامه‌ای الزام‌آور ندارد. این خلأ نهادی که در ادبیات راهبردی به عنوان شکاف نظم بین‌المللی شناخته می‌شود، این وضعیت را به فضایی ناپایدار تبدیل می‌کند.

پنجم؛ اختلافات بر سر استراتژی خروج از رویارویی در منطقه خاکستری، وضعیت را شکننده می‌کند. در آمریکا، شکاف میان جریانات داخلی کاخ سفید، پنتاگون و کنگره بر سر استراتژی خروج از طریق دیپلماسی یا جنگ تمام کننده وجود دارد. در چنین فضایی ضریب تصمیمات واکنشی به جای اقدام راهبردی بلندمدت زیاد می‌شود. در ایران نیز بر سر میزان انعطاف‌پذیری در مذاکرات و پاسخ به حملات اختلاف نظر وجود دارد به طوری که برخی بر مقاومت حداکثری و حفظ اهرم‌های راهبردی اصرار دارند و برخی دیگر بر لزوم یافتن راهی برای خروج از بن‌بست تأکید می‌کنند. این وضعیت در رویارویی در منطقه خاکستری به معنای عبور از دست رفتن زمان مناسب برای تصمیم‌گیری است که گویی طرفین منتظر فرصت مناسب برای تغییر معادلات هستند، اما این انتظار، خود یکی از موانع اصلی تصمیم‌گیری است. نتیجه این اختلافات، فرسایشی شدن فرآیند تصمیم‌سازی در زمانی است که سرعت عمل و وحدت رویه بیش از هر زمان دیگری ضرورت دارد و هر روز که تصمیم‌گیری به تعویق می‌افتد، کنترل رویارویی در منطقه خاکستری سخت‌تر شده و گزینه‌های موجود محدودتر می‌شوند.

ششم؛ واقعیت میدانی گسترش تنش در رویارویی در منطقه خاکستری است. گسترش افقی این رویارویی از تنگه هرمز به عمق ایران و همین‌طور به عمق کشورهای حوزه خلیج فارس، عراق، سوریه، لبنان و یمن در کنار گسترش عمودی آن از زیرساخت‌های نظامی به زیرساخت‌های غیر نظامی ضمن گسترش ابزاری از بمباران هوایی به محاصره دریایی و تهدید به استفاده از سلاح‌های غیرمتعارف، همه نشان می‌دهند که رویارویی کنترل شده در منطقه خاکستری ممکن است به تدریج از کنترل خارج شود.

در رویارویی در منطقه خاکستری، جایی که قواعد نانوشته حاکم است، خطر محاسبه اشتباه به شدت بالاست و یک اشتباه در شناسایی، یک واکنش غیرمتناسب، یا یک سوء تفسیر از قصد طرف مقابل، می‌تواند منطقه خاکستری را به یک جنگ تمام عیار تبدیل کند. خطوط قرمز مبهم که در آن هیچ‌یک از طرفین به روشنی اعلام نکرده‌اند که کدام اقدام به معنای عبور از خط قرمز است، این ابهام را تشدید می‌کند و همچنین بازیگران مداخله‌گر همچون رژیم صهیونیستی، خطر گسترش ناخواسته جنگ را افزایش می‌دهد. در چنین شرایطی، جنگ کنترل شده در منطقه خاکستری به یک مفهوم متناقض تبدیل می‌شود، زیرا عملیات‌های کوچک و به ظاهر محدود، به دلیل پیچیدگی میدان نبرد و تعداد زیاد بازیگران، به سرعت از کنترل خارج می‌شوند. قبل از پاسخ به این سؤال که آیا رویارویی در منطقه خاکستری به جنگ تمام عیار منجر خواهد شد یا به توافقی شکننده، باید گفت آنچه مسلم است، ادامه وضع موجود به نفع هیچ یک از طرفین نیست و جنگ تمام عیار، فاجعه‌ای برای کل منطقه و جهان خواهد بود و طرفین به این امر آگاه هستند.

برای مدیریت این عدم قطعیت، نخست، باور به دیپلماسی متوازن مبتنی بر اصل تعهد در برابر تعهد است که منجر به اراده سیاسی برای کنترل باشد و اگر این اراده تضعیف شود، منطقه خاکستری به سرعت به میدان جنگ تبدیل خواهد شد. در چنین شرایطی، نقش میانجی‌ها و کانال‌های دیپلماتیک فعال است که می‌توانند ترمزی برای کنترل تنش باشند، اما این کانال‌ها نیازمند ابتکارات عملی میانه از سوی میانجی و انعطاف از سوی طرفین است و تا زمانی که یک چارچوب توافق مشخص روی میز نباشد، میانجی‌ها نمی‌توانند از گسترش تنش جلوگیری کنند. سوم، واقع‌بینی راهبردی است، مفروضات غلط باید اصلاح و درک واقعیت‌ها، مبنای تصمیم‌گیری باشد.

> ادامه وضع موجود به نفع هیچ یک از طرفین نیست و جنگ تمام عیار، فاجعه‌ای برای کل منطقه و جهان خواهد بود و طرفین به این امر آگاه هستند. برای مدیریت این عدم قطعیت، باور به دیپلماسی متوازن مبتنی بر اصل تعهد در برابر تعهد است که منجر به اراده سیاسی برای کنترل باشد و اگر این اراده تضعیف شود، منطقه خاکستری به سرعت به میدان جنگ تبدیل خواهد شد